صفحه ۱۲۰ اسناد ملی ایران صفحه‌ی کتابخانه‌ی امیر ارتا امیر ارتا بزرگ‌ترین ایران‌شناس و باستان‌شناس تاریخ

مهرگاه‌پسند نقی‌نژاد

□ شماره ۴۱۲۰ ◁ بازتابی‌ها در هفت دهه، منتقدان و پژوهشگران را به پرسش درباره‌ی روش، زبان و مسئولیت اخلاقی پژوهش واداشته است

بهمن ماه ۱۳۴۱ ه.ش. در شهر مهرگاه، سالنی با ۲۰۰ صندلی برای سخنرانی یک باستان‌شناس جوان پر شد. دکتر هوشنگ امیرارتا، که تا آن روز چند گمانه در تپه‌ی سیاه‌کوه زده و چند لوح گلی را معرفی کرده بود، قرار بود درباره‌ی کاخ تازه‌یافته‌ی دره‌ی سرخ سخن بگوید. اما او به جای گزارش، پرسشی را مطرح کرد که تا آن زمان کمتر کسی در محافل علمی مطرح کرده بود: چرا ما گذشته را این‌گونه می‌سازیم؟ این پرسش، که در ظاهر ساده است، در باطن به روش، زبان و مسئولیت اخلاقی پژوهش در باستان‌شناسی ایران در هفت دهه گذشته دامن زده است. این گزارش می‌کوشد بدون قضاوت قطعی، مسیر این پرسش را از سخنرانی تا امروز دنبال کند و نشان دهد چرا هر نسل از پژوهشگران ناچار شده است پاسخ خود را بازنویسی کند.

از کاخ تا کارت: مسیر یک پرسش

سخنرانی امیرارتا سه بخش داشت. بخش نخست به کاخ سرخ می‌پرداخت و نشان می‌داد که برخی تزیینات آجری با الگوهایی از گیاهان بومی ساخته شده‌اند و نه با الگوهای وارداتی رایج در آن دوره. بخش دوم به گورستان پایین دست می‌رفت و نشان می‌داد که اسکلت‌ها با کالاهایی دفن شده‌اند که نشان می‌دهد صاحبان آن نه برده بوده‌اند و نه سرباز. بخش سوم اما متفاوت بود. او گفت که ما تا آن روز تنها کاخ‌ها را ثبت کرده‌ایم و گورستان‌ها را رها کرده‌ایم چون کاخ‌ها به زبان تاریخ سخن می‌گویند و گورستان‌ها به زبان پزشکی و اخلاق. او پرسید که اگر ما فقط آنچه را می‌خواهیم ببینیم ثبت کنیم، آیا گذشته را نساخته‌ایم؟

این پرسش در آن زمان برای برخی توهین‌آمیز بود. استاد پیشین دانشگاه مهرگاه در نامه‌ای به روزنامه‌ی محلی نوشت که پژوهش نباید به پرسش‌های اخلاقی تن دهد و کار باستان‌شناس تنها گمانه زدن و ثبت است. اما دانشجویان جوان گزارش می‌دادند که سخنرانی برای آنان تکان‌دهنده بود زیرا نشان می‌داد که میان کتاب درسی و میدان کار چه فاصله‌ای وجود دارد. این فاصله همان جایی است که روش، زبان و مسئولیت اخلاقی پژوهش در باستان‌شناسی ایران شکل می‌گیرد.

روش: از گمانه تا لایه‌نگاری

روش در باستان‌شناسی ایران سال‌ها بر پایه‌ی گمانه‌زنی استوار بود. گروه کوچکی با بیل و کلنگ چاله می‌زد، سفال پیدا می‌کرد و اگر به دیوار رسید، آن را ثبت می‌کرد. امیرارتا گفت که این روش سریع است اما بسیار ویران‌گر. هر گمانه لایه‌های افقی یک تپه را می‌برد و ترتیب زمانی سفال‌ها را به هم می‌ریزد. او پیشنهاد کرد که گمانه‌ها باید کوچک‌تر، آهسته‌تر و با ثبت دقیق هر لایه زده شود و عکس‌برداری و نقشه‌برداری از هر واحد الزامی باشد.

این پیشنهاد هزینه‌بر بود. دانشگاه مهرگاه بودجه‌ی کافی نداشت و دانشجویان ناچار بودند با حقوق اندک کار کنند. برخی استادان گفتند که این روش کند است و پژوهش را عقب می‌اندازد. اما گروهی دیگر پذیرفتند که کندی امروز بهتر از ویران شدن فردا است. این بحث نشان می‌دهد که روش صرفاً فنی نیست و با ارزش‌ها و منابع پیوند دارد.

مالکیت داده‌ها و حق نمونه‌برداری

پرسش بعدی درباره‌ی مالکیت داده‌ها بود. اگر یک گمانه‌زن سفال پیدا می‌کرد، آیا آن سفال از آن او بود؟ آیا موزه؟ آیا روستایی که زمین از آن بود؟ امیرارتا پاسخ داد که داده‌ها متعلق به جامعه‌ی ایران‌اند و باستان‌شناس تنها امانت‌دار است. این پاسخ در آن زمان تازه بود و با عرف رایج تضاد داشت. برخی گفتند که اگر باستان‌شناس نباشد، کسی دیگر می‌آید و غارت می‌کند. پاسخ او این بود که غارت با ثبت دقیق یکی نیست و ثبت بدون مسئولیت هم ویرانگر است.

امروز این بحث در قالب دستورالعمل‌های موزه‌ها و قانون میراث فرهنگی ادامه دارد. اما روح آن همان است: داده‌ها متعلق به جامعه‌اند و باستان‌شناس امانت‌دار است. هر نمونه‌برداری باید با مجوز، ثبت و بازگشت اطلاعات همراه باشد. این اصل ساده به ظاهر، بسیار از کاوش‌های پرسروصدا را کندتر کرده است.

زن در میدان: از کارگر تا پژوهشگر

تا دهه‌ی ۱۳۵۰ ه.ش. بسیاری از کارگران میدانی زن بودند اما نام آنان در گزارش‌ها نمی‌آمد. آنان سفال می‌شستند، خاک می‌الک می‌کردند و نقشه‌ها را می‌کشیدند، اما عنوان پژوهشگر به مردان داده می‌شد. این نامرئی‌بودن نه تصادفی بود و نه بدون پیامد. وقتی نام پژوهشگر ثبت نمی‌شود، ارتقا، بورس و دعوت به کنگره‌ها نیز به سراغ او نمی‌رود و این چرخه سال‌ها تکرار می‌شود.

امروز وضع تغییر کرده است اما به آسانی تغییر نکرده است. زنان اکنون در تیم‌های حفاری حضور دارند و برخی از مدیران میدانی زن‌اند. با این حال، در گزارش‌های رسمی هنوز بسیار کم دیده می‌شوند. پرسش این است که اگر کار یکسان است، چرا نام یکسان ثبت نمی‌شود؟ پاسخ ساده نیست و ترکیبی از تبعیض، عادت و ساختار است. اما روشن است که هر نام ثبت‌نشده، یک داده‌ی از دست رفته است.

موزه‌ها و بازار: مرز باریک

موزه‌ها بخشی از ماجرا هستند. بسیاری از اشیای ارزشمند در موزه‌های خارجی نگهداری می‌شوند و بازار جهانی برای آنان خریدار دارد. اما خرید و فروش اشیای باستانی در ایران ممنوع است و قاچاق با مجازات روبه‌رو است. پرسش این است که موزه‌ها چگونه می‌توانند بدون تشویق قاچاق کار کنند؟ پاسخ رسمی می‌گوید با خرید از بازار سیاه. اما این پاسخ خود پرسش تازه می‌سازد: اگر خرید از بازار سیاه مجاز باشد، چرا کاوش قانونی سخت‌گیرانه است؟

این پرسش در سال ۱۴۰۱ ه.ش. به اوج رسید. گروهی از دانشجویان و استادان بیانیه‌ای منتشر کردند و خواستار شفافیت در خرید موزه‌ها شدند. پاسخ موزه‌ها کوتاه بود: اسناد در حال بررسی‌اند. این پاسخ نشان می‌دهد که مسئله هنوز حل نشده است. اما طرح آن خود گامی است. پرسش عمومی شده است و دیگر پنهان نمی‌ماند.

آموزش: از حفظ تا پرسش

برنامه‌ی درسی باستان‌شناسی در دهه‌ی ۱۳۴۰ ه.ش. بر حفظ تاریخ‌ها و نام‌ها استوار بود. دانشجو باید می‌دانست فلان پادشاه در کدام سال زیسته است. امیرارتا گفت که این روش ذهن را پر می‌کند اما پرسش را می‌کشد. او پیشنهاد کرد که دانشجو باید یاد بگیرد گمانه بزند، ثبت کند و از خود بپرسد چرا این سفال اینجا است. این روش کندتر است و خطا بیشتر. اما سازگار با پژوهش است.

امروز برخی دانشگاه‌ها این روش را پذیرفته‌اند و برخی هنوز به حفظ وفادارند. تفاوت میان دو گروه آشکار است. دانشجویان روش‌مند پرسش‌گرتر‌اند و کمتر فریب می‌خورند. اما کندتر‌اند و کمتر مدرک دارند. این تفاوت نشان می‌دهد که آموزش نیز مسئله‌ی اخلاقی است و نه صرفاً فنی.

پیامدها: آنچه ثبت نشد

بزرگ‌ترین پیامد این بحث آن است که شمار بیشتری از کاوش‌ها ثبت می‌شود. پیش از این بسیاری از کاوش‌ها بدون گزارش رها می‌شدند. اکنون گزارش‌ها کوتاه‌تر‌اند، اما وجود دارند. این گام کوچک است اما مهم. پرسش دیگر آن است که چه چیزی هنوز ثبت نمی‌شود. روستاهایی که کاوش در آن‌ها آسیب می‌زند، گورهایی که هنوز پلیس‌اند و اشیایی که در بازار‌اند اما در موزه‌ها نیستند، همه پرسش‌هایی باز‌اند.

پرسش اخلاقی پایان ندارد. هر روش تازه پرسش تازه می‌سازد. اما این پرسش‌ها نشان می‌دهد که دانش باستان‌شناسی از گردآوری اشیا به پرسش درباره‌ی انسان‌ها رسیده است. این مسیر آسان نیست و گاه با مقاومت روبه‌رو است. اما بدون آن، موزه‌ها و کاخ‌ها خاموش می‌مانند و گذشته به زبانی می‌گوید که کسی نمی‌پرسد چرا چنین گفته است.

۲ امیر صادقی صفاپوش امیر ارتا در سالن مطالعه‌ی کتابخانه‌ی ملی شهر سرخ‌آب، زیر نقشه‌ی خشک‌شده‌ی دره‌ی سرخ و فهرست‌های کاغذی، سال‌ها کتاب‌ها را برچسب می‌زد و کمتر کسی می‌پرسید چرا برچسب‌ها این‌گونه‌اند. این گزارش می‌کوشد بداند چه اتفاقی افتاد که یک کارمند ساده به پرسشگر اصلی یک نهاد فرهنگی تبدیل شد و چرا پاسخ‌های او هنوز در کتابخانه‌ها تکرار می‌شوند.

«سرخ‌آب، ۱۳۴۱ ه.ش.» در آن سال، کتابخانه‌ی ملی شهر سرخ‌آب ۴۲ هزار جلد کتاب داشت و بیش از ۱۸ کارمند. امیر صادقی در ۲۳ سالگی استخدام شد و نخستین کاری که به او سپرده شد، برچسب زدن به کتاب‌ها بود. او ۶ ماه تمام شماره‌ی ردیف نوشت و هزاران برگه را با خط ریز پر کرد. هیچ‌کس از او نپرسید چرا این کار را می‌کند. او هم نپرسید. اما شب‌ها در خانه، دفترچه‌ای برداشت و نوشت: «اگر کسی بپرسد چرا، من چه پاسخ دارم؟» این دفترچه سال‌ها بعد پیدا شد و همین پرسش، راه او را تا دانشگاه، تا وزارت فرهنگ و تا صفحه‌ی اول روزنامه‌ها باز کرد.

از برچسب تا پرسش

در سال ۱۳۴۵ ه.ش. صادق به بخش مرجع منتقل شد. در آن بخش کسی نبود که از او بپرسد چرا. او تنها کارمند بود و کتابخانه‌ی شهر ۹ هزار پرسش بی‌پاسخ داشت. او شروع کرد به ثبت پرسش‌ها در کنار پاسخ‌ها. در ابتدا فقط برای خود می‌نوشت. سپس دفترچه‌ای کوچک برای همکاران گذاشت. تا سال ۱۳۴۸ ه.ش. فهرست پرسش‌های بی‌پاسخ کتابخانه ۳۱۰ برگ شده بود و هیچ‌کس آن را رد نکرده بود.

نقطه‌ی عطف سال ۱۳۵۲ ه.ش. بود. در آن سال دانشگاه شهر سرخ‌آب برای نخستین بار کارشناس مرجع استخدام کرد و صادق به عنوان کارشناس ارشد پذیرفته شد. او فهرست پرسش‌ها را به استاد راهنمایش داد و استاد گفت این فهرست ارزش پژوهشی دارد. پایان‌نامه‌ی او درباره‌ی الگوی پرسش‌های بی‌پاسخ در کتابخانه‌های عمومی شهرهای کوچک بود. این پایان‌نامه سال‌ها بعد چاپ شد و هنوز در برخی فهرست‌های درسی هست.

۳ پرسش از کارمند تا پژوهشگر

صادق سه دسته پرسش را از هم جدا کرد: پرسش‌های ساختاری (چرا برچسب‌ها این‌گونه‌اند)، پرسش‌های اخلاقی (چرا برخی کتاب‌ها دسترس‌پذیر‌اند و برخی نه) و پرسش‌های روش‌شناختی (چگونه می‌توان پاسخ را سنجید). او معتقد بود که هر دسته به روش خاص خود نیاز دارد و خلط آن‌ها به آشفتگی می‌انجامد. این تمایز هنوز در آموزش روش تحقیق در علوم اجتماعی به کار می‌رود.

صادق ۶۱ سال زیست و ۲۷ کتاب نوشت. آخرین کتاب او در سال ۱۳۹۰ ه.ش. منتشر شد. او در مصاحبه‌ای گفت: «پرسش‌ها مرا زنده نگه داشتند، نه پاسخ‌ها. پاسخ‌ها زود کهنه می‌شوند، اما پرسش‌ها تا وقتی ادامه دارد که کسی بپرسد چرا، زنده‌اند.» این جمله امروز بر سردر سالن مطالعه‌ی کتابخانه نصب است.

پیامدها: آنچه از پرسش‌ها ساخته شد

پرسش‌های صادق منجر به تغییر در فهرست‌نویسی کتابخانه‌های کوچک شد و دست‌کم ۴۰ کتابخانه در ۱۲ شهر از آن پیروی کردند. برخی از پرسش‌ها به پایان‌نامه‌های دانشجویی تبدیل شد و برخی به طرح‌های پژوهشی. اما بیشتر پرسش‌ها بدون پاسخ ماندند و همین بی‌پاسخ‌ماندن‌ها خود داده‌ی پژوهش شد. این چرخه هنوز ادامه دارد.

امیر صادقی در ۷۱ سالگی درگذشت. در آخرین مصاحبه‌ی او، که در سال ۱۳۹۸ ه.ش. انجام شد، او گفت: «من فکر می‌کردم پرسش‌ها را برای دیگران می‌پرسم. حالا می‌بینم برای خودم پرسیده‌ام.» این جمله شاید بهترین خلاصه‌ی کار او باشد. او پرسش را از کارمند تا پژوهشگر برد و از پژوهشگر تا پرسش‌ها را ثبت کرد. این مسیر ساده نیست و هنوز ادامه دارد.

پرسش‌های بی‌پاسخ در فهرست‌های کتابخانه‌ی شهر

□ شماره ۴۱۲۰ ◁ بازتابی‌ها در هفت دهه، منتقدان و پژوهشگران را به پرسش درباره‌ی روش، زبان و مسئولیت اخلاقی پژوهش واداشته است

مهرگاه‌پسند نقی‌نژاد

مهر ۱۳۴۱ ه.ش. ۱۲ هفته، ۳۰۰ صفحه، ۵ جلد

نسخه‌های فهرست‌نویسی کتابخانه‌ی شهر سرخ‌آب در سال ۱۳۴۱ ه.ش. ۴۲ هزار جلد کتاب داشت و ۱۸ کارمند. در آن سال، یک کارمند ساده به پرسشگر اصلی یک نهاد فرهنگی تبدیل شد و پرسش‌های او هنوز در کتابخانه‌ها تکرار می‌شوند. این گزارش می‌کوشد بداند چرا یک برچسب ساده توانست سال‌ها بر فهرست‌نویسی سایه بیندازد و چرا پاسخ‌های او هنوز بدون پاسخ‌اند.

«سرخ‌آب، ۱۳۴۱ ه.ش.» در آن سال، کتابخانه‌ی ملی شهر سرخ‌آب ۴۲ هزار جلد کتاب داشت و ۱۸ کارمند. امیر صادقی در ۲۳ سالگی استخدام شد و نخستین کاری که به او سپرده شد، برچسب زدن به کتاب‌ها بود. او ۶ ماه تمام شماره‌ی ردیف نوشت و هزاران برگه را با خط ریز پر کرد. هیچ‌کس از او نپرسید چرا این کار را می‌کند. او هم نپرسید. اما شب‌ها در خانه، دفترچه‌ای برداشت و نوشت: «اگر کسی بپرسد چرا، من چه پاسخ دارم؟» این دفترچه سال‌ها بعد پیدا شد و همین پرسش، راه او را تا دانشگاه، تا وزارت فرهنگ و تا صفحه‌ی اول روزنامه‌ها باز کرد.

از برچسب تا پرسش

در سال ۱۳۴۵ ه.ش. صادق به بخش مرجع منتقل شد. در آن بخش کسی نبود که از او بپرسد چرا. او تنها کارمند بود و کتابخانه‌ی شهر ۹ هزار پرسش بی‌پاسخ داشت. او شروع کرد به ثبت پرسش‌ها در کنار پاسخ‌ها. در ابتدا فقط برای خود می‌نوشت. سپس دفترچه‌ای کوچک برای همکاران گذاشت. تا سال ۱۳۴۸ ه.ش. فهرست پرسش‌های بی‌پاسخ کتابخانه ۳۱۰ برگ شده بود و هیچ‌کس آن را رد نکرده بود.

نقطه‌ی عطف سال ۱۳۵۲ ه.ش. بود. در آن سال دانشگاه شهر سرخ‌آب برای نخستین بار کارشناس مرجع استخدام کرد و صادق به عنوان کارشناس ارشد پذیرفته شد. او فهرست پرسش‌ها را به استاد راهنمایش داد و استاد گفت این فهرست ارزش پژوهشی دارد. پایان‌نامه‌ی او درباره‌ی الگوی پرسش‌های بی‌پاسخ در کتابخانه‌های عمومی شهرهای کوچک بود. این پایان‌نامه سال‌ها بعد چاپ شد و هنوز در برخی فهرست‌های درسی هست.

۳ پرسش از کارمند تا پژوهشگر

صادق سه دسته پرسش را از هم جدا کرد: پرسش‌های ساختاری (چرا برچسب‌ها این‌گونه‌اند)، پرسش‌های اخلاقی (چرا برخی کتاب‌ها دسترس‌پذیر‌اند و برخی نه) و پرسش‌های روش‌شناختی (چگونه می‌توان پاسخ را سنجید). او معتقد بود که هر دسته به روش خاص خود نیاز دارد و خلط آن‌ها به آشفتگی می‌انجامد. این تمایز هنوز در آموزش روش تحقیق در علوم اجتماعی به کار می‌رود.

صادق ۶۱ سال زیست و ۲۷ کتاب نوشت. آخرین کتاب او در سال ۱۳۹۰ ه.ش. منتشر شد. او در مصاحبه‌ای گفت: «پرسش‌ها مرا زنده نگه داشتند، نه پاسخ‌ها. پاسخ‌ها زود کهنه می‌شوند، اما پرسش‌ها تا وقتی ادامه دارد که کسی بپرسد چرا، زنده‌اند.» این جمله شاید بهترین خلاصه‌ی کار او باشد. او پرسش را از کارمند تا پژوهشگر برد و از پژوهشگر تا پرسش‌ها را ثبت کرد. این مسیر ساده نیست و هنوز ادامه دارد.

پیامدها: آنچه از پرسش‌ها ساخته شد

پرسش‌های صادق منجر به تغییر در فهرست‌نویسی کتابخانه‌های کوچک شد و دست‌کم ۴۰ کتابخانه در ۱۲ شهر از آن پیروی کردند. برخی از پرسش‌ها به پایان‌نامه‌های دانشجویی تبدیل شد و برخی به طرح‌های پژوهشی. اما بیشتر پرسش‌ها بدون پاسخ ماندند و همین بی‌پاسخ‌ماندن‌ها خود داده‌ی پژوهش شد. این چرخه هنوز ادامه دارد.

امیر صادقی در ۷۱ سالگی درگذشت. در آخرین مصاحبه‌ی او، که در سال ۱۳۹۸ ه.ش. انجام شد، او گفت: «من فکر می‌کردم پرسش‌ها را برای دیگران می‌پرسم. حالا می‌بینم برای خودم پرسیده‌ام.» این جمله شاید بهترین خلاصه‌ی کار او باشد. او پرسش را از کارمند تا پژوهشگر برد و از پژوهشگر تا پرسش‌ها را ثبت کرد. این مسیر ساده نیست و هنوز ادامه دارد.

پرسش‌های بی‌پاسخ در فهرست‌های کتابخانه‌ی شهر

□ شماره ۴۱۲۰ ◁ بازتابی‌ها در هفت دهه، منتقدان و پژوهشگران را به پرسش درباره‌ی روش، زبان و مسئولیت اخلاقی پژوهش واداشته است

مهرگاه‌پسند نقی‌نژاد

مهر ۱۳۴۱ ه.ش. ۱۲ هفته، ۳۰۰ صفحه، ۵ جلد

نسخه‌های فهرست‌نویسی کتابخانه‌ی شهر سرخ‌آب در سال ۱۳۴۱ ه.ش. ۴۲ هزار جلد کتاب داشت و ۱۸ کارمند. امیر صادقی در ۲۳ سالگی استخدام شد و نخستین کاری که به او سپرده شد، برچسب زدن به کتاب‌ها بود. او ۶ ماه تمام شماره‌ی ردیف نوشت و هزاران برگه را با خط ریز پر کرد. هیچ‌کس از او نپرسید چرا این کار را می‌کند. او هم نپرسید. اما شب‌ها در خانه، دفترچه‌ای برداشت و نوشت: «اگر کسی بپرسد چرا، من چه پاسخ دارم؟» این دفترچه سال‌ها بعد پیدا شد و همین پرسش، راه او را تا دانشگاه، تا وزارت فرهنگ و تا صفحه‌ی اول روزنامه‌ها باز کرد.

از برچسب تا پرسش

در سال ۱۳۴۵ ه.ش. صادق به بخش مرجع منتقل شد. در آن بخش کسی نبود که از او بپرسد چرا. او تنها کارمند بود و کتابخانه‌ی شهر ۹ هزار پرسش بی‌پاسخ داشت. او شروع کرد به ثبت پرسش‌ها در کنار پاسخ‌ها. در ابتدا فقط برای خود می‌نوشت. سپس دفترچه‌ای کوچک برای همکاران گذاشت. تا سال ۱۳۴۸ ه.ش. فهرست پرسش‌های بی‌پاسخ کتابخانه ۳۱۰ برگ شده بود و هیچ‌کس آن را رد نکرده بود.

نقطه‌ی عطف سال ۱۳۵۲ ه.ش. بود. در آن سال دانشگاه شهر سرخ‌آب برای نخستین بار کارشناس مرجع استخدام کرد و صادق به عنوان کارشناس ارشد پذیرفته شد. او فهرست پرسش‌ها را به استاد راهنمایش داد و استاد گفت این فهرست ارزش پژوهشی دارد. پایان‌نامه‌ی او درباره‌ی الگوی پرسش‌های بی‌پاسخ در کتابخانه‌های عمومی شهرهای کوچک بود. این پایان‌نامه سال‌ها بعد چاپ شد و هنوز در برخی فهرست‌های درسی هست.

۳ پرسش از کارمند تا پژوهشگر

صادق سه دسته پرسش را از هم جدا کرد: پرسش‌های ساختاری (چرا برچسب‌ها این‌گونه‌اند)، پرسش‌های اخلاقی (چرا برخی کتاب‌ها دسترس‌پذیر‌اند و برخی نه) و پرسش‌های روش‌شناختی (چگونه می‌توان پاسخ را سنجید). او معتقد بود که هر دسته به روش خاص خود نیاز دارد و خلط آن‌ها به آشفتگی می‌انجامد. این تمایز هنوز در آموزش روش تحقیق در علوم اجتماعی به کار می‌رود.

صادق ۶۱ سال زیست و ۲۷ کتاب نوشت. آخرین کتاب او در سال ۱۳۹۰ ه.ش. منتشر شد. او در مصاحبه‌ای گفت: «پرسش‌ها مرا زنده نگه داشتند، نه پاسخ‌ها. پاسخ‌ها زود کهنه می‌شوند، اما پرسش‌ها تا وقتی ادامه دارد که کسی بپرسد چرا، زنده‌اند.» این جمله شاید بهترین خلاصه‌ی کار او باشد. او پرسش را از کارمند تا پژوهشگر برد و از پژوهشگر تا پرسش‌ها را ثبت کرد. این مسیر ساده نیست و هنوز ادامه دارد.

پیامدها: آنچه از پرسش‌ها ساخته شد

پرسش‌های صادق منجر به تغییر در فهرست‌نویسی کتابخانه‌های کوچک شد و دست‌کم ۴۰ کتابخانه در ۱۲ شهر از آن پیروی کردند. برخی از پرسش‌ها به پایان‌نامه‌های دانشجویی تبدیل شد و برخی به طرح‌های پژوهشی. اما بیشتر پرسش‌ها بدون پاسخ ماندند و همین بی‌پاسخ‌ماندن‌ها خود داده‌ی پژوهش شد. این چرخه هنوز ادامه دارد.

امیر صادقی در ۷۱ سالگی درگذشت. در آخرین مصاحبه‌ی او، که در سال ۱۳۹۸ ه.ش. انجام شد، او گفت: «من فکر می‌کردم پرسش‌ها را برای دیگران می‌پرسم. حالا می‌بینم برای خودم پرسیده‌ام.» این جمله شاید بهترین خلاصه‌ی کار او باشد. او پرسش را از کارمند تا پژوهشگر برد و از پژوهشگر تا پرسش‌ها را ثبت کرد. این مسیر ساده نیست و هنوز ادامه دارد.